

بررسی اندیشه‌های احمد غزالی

دکتر اسماعیل اسلامی*

علی شهمرادی**

چکیده

ادبیات پارسی تجلی گاه آثار گران بها و ارزشمند اندیشمندان بزرگ، شاعران شهیر و ادبای گرانقدری است که ادبیات اصیل این کهن بوم را با خلق آثار فاخر خود از ترس حوادث و هجمه‌های فراوان در طول تاریخ مصون داشته‌اند. بررسی ماهیت و سرشت اندیشه‌های این بزرگان در بالا بردن سطح غنای ادبی بسیار اهمیت دارد. بررسی زوایای متعدد شخصیتی و اندیشه‌های شعرا و ادبا و نویسندگان در ابعاد مختلف دینی، عرفانی، عشق، فلسفه و... در ایجاد تصویر تازه و شناخت جنبه‌های جدید از لایه‌های فکری و اندیشه این افراد بسیار مثمر ثمر بوده و راه را برای ایجاد آثار نو و مسیری تازه می‌کند. از جمله کسانی که می‌توان به شناخت اندیشه‌های فکری و فلسفی آنها پرداخت. عارف بزرگ قرن پنجم هجری احمد غزالی است. احمد غزالی در آثار خود همواره حقیقت عشق را که اصل و اساس هستی می‌دانسته به وضوح نشان داده و در کتاب سوانح العشاق او مشحون از تصاویر، عبارات اشارت گونه، آیات و احادیث همراه با شعر است که مخاطب خاص خود را طلبیده تا بتواند در دریای ژرف و عمیق اشارات عاشقانه و عارفانه احمد غزالی غوص کرده و معانی پر رمز و راز و احوال درونی او را دریابد این مقاله با روش تحلیل محتوا و با ابزار کتابخانه کنکاشی در معرفی و بررسی اندیشه‌های احمد غزالی دارد.

واژگان کلیدی: غزالی، اندیشه، عشق، عرفان.

esmaeil_eslami@yahoo.com

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد جیرفت

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت

Ali.shahmoradi۲۰۰۰@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۶/۱۶

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۳/۰۵



مقدمه

در آثار احمد غزالی می‌توان به دیدگاه‌های جامع و آرای وی درباره‌ی عشق، عاشق، معشوق و ارتباط میان آن اشاره داشت. از اهمیت زاید الوصف آثار غزالی این است که سبک او و نوع نگرش وی به عشق و عرفان بر آثار بعد از خود تأثیر بسیاری نهاده است.

«احمد غزالی در برخی از آثارش نظیر کتاب سوانح سعی در نشان دادن گوشه‌هایی از حقیقت عشق داشته است، اما لحن کلامش اثر او را، از همان آغاز، در مقام یک اثر شاعرانه و استنباطی فردی و بیان‌ناپذیر از عشق و احوال روانی مترتب بر آن معرفی می‌کند. او «عبارت» را در سخن خود به منزله‌ی «اشارت» به معانی متفاوت می‌شمارد که برای مخاطبی که ذوقش نبود ناشناخته می‌ماند و در سراسر کتاب عباراتِ اشارت‌گونه او با تصویر و آیه و حدیث و شعر آمیخته است تا شاید حجاب اشارت‌های او را لطیف‌تر کند» (تیژه، ۱۳۹۳: ۲۷).

به نظر می‌رسد از منظر غزالی عارفان معتقدند که عشق موهبتی الهی است که خداوند به بسیاری از بندگانش هدیه داده است. و عجز پاره‌ای از بندگان در درک آن به عدم صیقلی آئینه روح آنها نسبت داده می‌شود غزالی در تفسیر علما از حُب به تعظیم و اطاعت از خداوند می‌گوید: «حُب و دوستی خدا چگونه به طاعت تفسیر کرده شود؟ طاعت تبع و ثمره دوستی خداست، پس چاره نیست از آنکه دوستی متقدم باشد، آنگاه پس از آن دوست را طاعت دارد» (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۸۵). از مهمترین شعرا و عرفای پهنه ادبیات پارسی می‌توان به مجدالدین ابوالفتح احمد بن محمد غزالی یکی از فقهای بزرگ سده‌ی پنجم هجری در مذهب شافعی و پیرو مکتب جمالی و زاده توس اشاره داشت.

بحث اصلی و تحلیل

اندیشه‌های احمد غزالی را می‌توان به وضوح در آثارش بخصوص در کتاب سوانح العشاق به صورت ملموس دریافت که با احساسات و تخیلات شاعرانه گره خورده است. بسیاری از حقایقی که در سوانح بیان شده حاصل تجارب چندین و چند ساله غزالی در امر سیر سلوک است. او نه تنها در مسیر عشق و عرفان صاحب نظر است بلکه یکی از ویژگی‌های ممتاز در اندیشه غزالی، تفکرات سیاسی غزالی، آمیختگی اخلاق و سیاست است.



بررسی اندیشه‌های احمد غزالی*
دکتر اسماعیل اسلامی، علی شهمرادی

«غزالی از دریچه مذهب و اخلاق به سیاست می‌نگرد، از این رو از نظر وی سیاست، علم قدرت و کسب قدرت به تعریف مصطلح نیست، بلکه وسیله اصلاح خلق و هدایت آنان در طریقی است که برای دنیا و آخرت منجی است. در ادامه می‌توان اشاره داشت که مراتب بعدی در اندیشه‌های احمد غزالی عمدتاً می‌تواند بر مبنای ماهیت سلوک صوفیانه وی و تبیین معنایی روندهای ادبی در شعر بر مبنای استعارات و کنایات و به طور کل صنایع ادبی در باب عشق و آن هم عشق عارفانه متجلی ساخت. بسیای از حقایق و اصطلاحات عرفانی در آثار غزالی رنگ و بوی دینی و مضمون الهی دارد» (احمدی، ۱۳۹۲: ۲۹).

غزالی احاطه کامل بر معارف دینی داشت و علاوه بر یک جستجوی درونی در دقائق عالم نفس، به یک جستجوی وسیع بیرونی در معارف دینی هم دست زده بود و علی‌رغم عمر نسبتاً کوتاه پنجاه و پنج ساله، کتاب‌ها و آثار فوق‌العاده مهمی پدید آورد که حقیقتاً جاودانه شد. «غزالی نماینده و مروج تصوف خوفی و زهدی بود. در سلسله کتاب‌های او خوف از خداوند موج می‌زند. او (خدا) در چهره موجود مهیبی ظاهر می‌شود که آدمی هر چه به او نزدیک‌تر می‌شود، خود را حقیرتر می‌یابد. مهابت خداوندی او را چنان در کام می‌کشد که از وی هیچ چیز باقی نمی‌گذارد» (تیژه، ۱۳۹۳: ۴۱).

بررسی شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی روزگار غزالی

بی‌شک امام احمد غزالی از شاعران و عالمان بی‌پروا و جستجوگری است که افکار او در پایان قرن پنجم هجری نه تنها بر روزگار خویش تأثیر گذاشت، بلکه اعصار پس از او را نیز متأثر کرد و به تعبیر برخی محققان، افکار او تا زمان ظهور صدرای شیرازی، بر جامعه اسلامی سایه افکنده بود. این شاعر و عالم ناآرام شافعی و متکلم سنی مذهب لحظه‌ای در اندیشه و درون خود قرار نداشت و دغدغه صیانت از دین خلاق، دائم او را به تفکر، موضع‌گیری و نواندیشی وا می‌داشت. غزالی متفکر و شاعر و عالمی برج عاج نشین و در پس پرده نبود، بلکه حریم فریبای قدرت دنیوی را درک کرد و از منظر تجربه و عملگرایی، اندیشه ورزی کرد. او را به حق می‌توان عالم عملگرا نامید؛ زیرا مواضع و رویکرد سیاسی او از پایگاه دین، ولی باصبغ‌های واقع‌گرا بیان شده است» (غنی، ۱۳۸۳: ۶۱).



بررسی شرایط و اوضاع سیاسی اقتصادی و فرهنگی عصر احمد غزالی

«با به روی کار آمدن سلجوقیان بود که ایرانیان به نحو بارزی توانستند خود را از زیر بار تسلط تازیان به دور بدارند و دیگر فرمانهای خلیفه را گردن نگذارند. تا ظهور سلجوقیان با اینکه پادشاهان مقتدری از قبیل سلاطین سامانی و آل‌بویه و حتی سلطان محمود در ایران حکومت مستقل می‌کردند و اقتداری به تمام داشتند و از خلافت مجزا شدند ولیکن کشور ما به چند قسمت منقسم شد و یک نوع حکومت ملوک الطوائفی بر آن حاکم بود. مثلاً سلطان محمود با آن همه شوکت و جلال پادشاهی به سبب لشکرکشی به هندوستان و نزاع با ترکان ماوراءالنهر و خوارزمیان مجال آنرا نیافت که فتوحات خود را در تمام ایران بسط دهد و حکومت واحدی تشکیل دهد» (تقوی، ۱۳۸۴: ۱۹).

«سلجوقیان در اندک زمانی تمام ملوک‌الطوائف را از میان برداشته و در تمام ایران‌زایت سلطنت بر فراشتند و حتی ممالک مجاور آسیایی را تسخیر کردند و از آن همه یک کشور پهناور، به وجود آوردند که مرکز آن ایران بود، به طوری که در تواریخ مسطور است این روش در زمان حکومت آلپ ارسلان و به ویژه پسرش ملک‌شاه سلجوقی (حکومت ۴۸۵-۴۶۵ هـ) - که بی‌شک بزرگ‌ترین و مقتدرترین پادشاهان سلجوقی است - به منتهی درجه خود رسید، چه از حد چین تا مدیترانه و از شمال دریاچه خوارزم و دشت قیچاق تا ماوراء یمن به نام او خطبه می‌خواندند، و امپراطور روم شرقی و امرای علوی گرجستان و ابخاز به او خراج و جزیه می‌دادند و اصفهان در عهد او و خواجه نظام‌الملک، از مهم‌ترین بلاد دنیا و یکی از آبادترین آنها بود و این پادشاه و وزیر و عاملان و بزرگان دیگر سلجوقی در آن شهر ابنیه بزرگی ساخته بودند که هنوز هم آثار یک عده آنها برجاست. روتق عمده سلطنت ملک‌شاه هم مرهون کفایت و لیاقت وزیر دانشمند و کاردان او خواجه نظام‌الملک طوسی است. چه اگر کفایت خواجه نظام‌الملک و قدرت قلم او با شجاعت و صلابت شمشیر آن دو سلطان سلجوقی یار و قرین نمی‌گردید و مملکت‌داری خواجه ضامن و پشتیبان کشور گشایی ایشان نمی‌شد دوام و بقای چنان دولت و وسیعی محال می‌نمود» (تیزه، ۱۳۹۳: ۶۷).

«غزالی که در نیمه‌ی دوم قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) متولد شده بود، با دورانی مواجه شد که آنرا می‌توان عصر انحلال و ضعف سیاسی و نظامی و عصر انحطاط در اخلاق و جمود فکری



بررسی اندیشه‌های احمد غزالی* دکتر اسماعیل اسلامی، علی شهمرادی

دانت، ارکان قدرت از مدت‌ها پیش متزلزل شده بود و نهضت اسماعیلیه و دعوت فاطمیان سرتاسر عالم اسلامی را گرفته بود، ترکان سلجوقی حکومت را بدست گرفته و در عصر آل بارسلان مدارس نظامیه دایر می‌گردید. تأمین این مدارس هم برای دفاع از اصل سنت بود. و این مدارس در مقابل مدرسه‌ی الازهر مصر بود، که بخاطر تأیید و یاری مذهب شیعه ساخته شده بود. در عصر غزالی نهضت اسماعیلیان و دعوت فاطمیان سرتاسر جهان اسلام رافرا گرفته بود، به ویژه در احساس که در آن جا هنوز دولت اسماعیلی پا برجا و نیرومند بود» (تقوی، ۱۳۸۴: ۵۶).

غزالی در دستگاه سلجوقیان

«غزالی معاصر همین دولت بود و با بیشتر پادشاهان این دودمان هم عصر بود. سلطنت این دودمان که با همت رکن‌الدین ابوطالب معروف به طغرل در سال ۴۲۹ تأسیس شده بود و با کشور گشایی‌های الپارسلان و ملک‌شاه و درایت خواجه بنیادی استوار یافته بود، پس از روزگار خواجه و قتل او در روز دهم ماه رمضان ۴۸۵ روز به ضعف نهاد و اگر چه فرزندان ملک‌شاه تا زمانی در این مرز و بوم حکومت کردند به ویژه سلطان سنجر - با این همه دیگر آفتاب دولت سلجوقی در ایران به مغرب می‌خرامید. غزالی با بیشتر سلاجقه معاصر بود، چه ولادتش در اواخر عهد «طغرل» واقع شد و وفاتش در زمان سلطان محمد و همین سلطان است که غزالی کتاب «نصیحه‌ی الملوک» را برای او تألیف کرده است. غزالی نزد تمام سلاطین و بزرگان این دودمان محترم و معزز بود. آنها امام را بزرگ‌ترین دانشمند زمان خود می‌دانستند، غیر از اینها غزالی نسبت به بعضی از آنها حق تربیت و خدمت داشت و نسبت به برخی از آنها عتابهای شدیداعمال می‌داشت و همانند پدری آنها را پند می‌کرد و این کار جز از وی از کس دیگری امکان نتوانستی داشت» (تیژه، ۱۳۹۳: ۴۵).

امتیازات عصر غزالی

«حیات غزالی که از نیمه دوم سده پنجم تا اوایل سده ششم هجری طول کشید روزگار درخشانی بوده که امتیازات مخصوص دارد: نخست، کثرت عالمان و دانشمندان و وفور تألیف و تصنیف کتب، به خصوص کتابهای مذهبی و معارف اسلامی مانند فقه و کلام و حدیث و این بدان سبب



بود که مدارس اسلامی در این روزگار در بیشتر شهرها دایر بود و ارباب ذوق و استعداد در هر فنی از فنون دانش تألیف و تصنیف می‌کردند و از این‌رو، کمتر دوره‌ای در تمدن اسلامی می‌توان سراغ داد که این چنین تابان و درخشان باشد. دوم، رواج بحث و جدل میان ارباب مقالات، به خصوص دانشمندان اهل تسنن، که کارشان سخت در رونق بود و سبب آن این بود که هم سلاطین سلجوقی و هم خواجه بزرگ نظام‌الملک طوسی سنی بودند و اعیان و رجال دولت نیز به هر صورت تابع ایشان بودند و از این‌رو، با تمام نیرو و ایمان خود نگاهبان اصول و عقاید اهل تسنن بودند» (احمدی، ۱۳۹۲: ۱۷).

«سوم، مرسوم شدن تبلیغات مذهبی و مجادلات فرقه‌ای و غلبه و شدت یافتن احساسات دینی در تمام مظاهر زندگی مردم، که عالمان دین هر آن شعله آن را تیزتر می‌کردند و هر فرقه خود را «ناجی» و دیگری را «ضال» می‌پنداشتند چنان که خود غزالی بدان اشاره کرده و گفته است که: «اختلاف مردم در ادیان و ملل و اختلاف پیشوایان مذاهب با آن همه فرقه‌ها و تباین راهها، دریای ژرفی شده است که بسیاری در آن غرق شده‌اند و جز اندکی رهایی نمی‌توانند یافت! و هر فرقه‌ی گمان می‌کند که او ناجی است و دیگران گمراه و هر گروهی بر آنچه دارند شادند! و این همان نکته است که سرور جهان از آن خبر داد که: به زودی امت من هفتاد و سه فرقه شوند؛ که ناجی آنها یکی بیش نیست و آنچه او وعده کرده بود اینک به ظهور آمده است» (همای، ۱۳۶۸: ۱۱۹).

«میان فقیهان و عالمان مذاهب و ارباب مقالات در این دوره مناقشات و مجادلات مذهبی شدت یافته بود و هر زمان که جماعتی از آنها بهم می‌رسیدند و یا در مجلسی حاضر می‌آمدند مسائل علمی و مذهبی را مطرح مذاکره قرار می‌دادند و برخی اوقات کار از مباحثه و مجادله به مشاجره می‌کشید و در این میان مردم عامه به طرفداری از اهواء و هوسهای ریاست طلبانه فلان یا بهمان برمی‌خاستند و گاه این بحثها بزد و خورد و کشتار نیز می‌انجامید. نمونه‌های پوچ و بلند بالای این مباحثات و مجادلات را در طبقات الشافعیه سبکی می‌توان دید. فن خطابه و جدل و خلاف که سه حربه برنده عالمان آن دوره بود، در این دوره رونقی به سزا گرفت و در این باب کتابها و رساله‌ها پرداختند و چه بسیار از دانشمندان که کوشیدند: تمام مطالب آنها را حفظ و بازگویی کنند و همانند ابواسحق شیرازی مسائل خلاف را چنان از برداشته باشند که یکی از مسلمانان سوره فاتحه را» (تیژه، ۱۳۹۳، ۲۹).



«باطنیه یا اسماعیلیه که به امام معصوم دعوت می‌کردند مبلغان و داعیان دانشمند داشتند و آنها را به بلاد و ممالک اسلامی، خاصه ایران، می‌فرستادند. این جماعت که اغلب فداییان زبردست و دانشمند بودند دارای تشکیلات و سازمانهای مرموز شگفت‌آوری بودند و بیشتر به ایمان و اخلاص پیروان و هواداران خود متکی بودند و چون خلفای عباسی با این گروه به شدت دشمنی داشتند از سلاطین ایرانی مدد می‌گرفتند و سلاطین ایران هم یا بنا بر مصلحت یا از روی ایمان، با اسماعیلیان و داعیان آنها به سختی مخالفت می‌کردند و آنان را قرمطی و خارجی و ملحد می‌گفتند و چون یکی از آنها را می‌یافتند، به انواع زجر و حبس و قتل می‌کشتند و از همه بیشتر در این راه سلطان محمود غزنوی بود که به تعبیر بیهقی «انگشت، گرد جهان کرده، قرمطی می‌جست» (غنی، ۱۳۸۳: ۱۶).

دوره اول زندگی غزالی

«نابغه بزرگ و حجت الاسلام، امام زین‌الدین ابو‌حامد محمدبن محمدبن احمد غزالی طوسی، در سال ۴۵۰ هجری از پدری کارگر که پشم می‌رشت و می‌فروخت به شهر طوس متولد شد، پدر امام در اوقات فراغ به حلقه‌های درس دانشمندان و به مجالس وعظ و اعظان و محافل درس فقیهان می‌رفت؛ سخن آنان را می‌شنید و بر دانشهای آنان آگاهی می‌یافت و آنچه بیشتر از روزی او بود، در راه آنان خرج می‌کرد و همین آمد و شد و استماع مجالس وعظ و درس، او را بر آن داشت که از خدا بخواهد فرزندی به او عطا کند تا از این گونه مجالس درس و وعظ بنیاد گذارد و مردم را به امور دینشان دانا گرداند و به خیر دنیا و آخرتشان بینا کند. خدا هم این خواهش او را پذیرفت و دو پسر به او داد: نخستین ابو‌حامد غزالی که ما از او سخن داریم و دیگر برادرش احمد که مشغول به وعظ شد و در آن به مقامی بزرگ رسید. چون وفات پدر نزدیک شد، ابو‌حامد و برادرش را به دوستی صدیق به نام او ابو‌حامد احمدبن محمد رادکانی سپرد و بدو گفت: از اینکه خود درس نخوانده بودم پیوسته غمگین بودم، دلم می‌خواست که با تعلیم این دو پسرم آن‌را جبران کنم، دریغا که نشد! تو این مهم را انجام داده و آن‌دو را تعلیم کن و اگر در این راه تمام آنچه را که من باقی گذاشته‌ام صرف و خرج کنی، باک مدار. به زودی مرده ریک پدر ته کشید و آن دوست مجبور شد آن‌دو را به مدرسه‌یی که در آن غذا و لباس دانشجویان را تأمین می‌کردند بسپارد. این



کار در روح آن دو سخت تأثیر کرد و آنان را به تحصیل تشویق نمود، چه گاهی فقر جوهر انسان را بروز می‌دهد تا به امور کوچک سرفروود نیاورد و از این جا بود که غزالی همواره از آن یاد می‌کرد و می‌گفت: «ما علم را به غیر خدا خواستیم ولیکن خدا نخواست که جز برای او باشد» (سروش، ۱۳۸۴: ۹۴).

دوره دوم زندگانی غزالی

«چون مدت عمر غزالی از ۳۹ روزه نشیب آورد، حالی پیدا کرد که به کلی با احوال سابقش فرق داشت، دیگر آن غزالی که در سخن دلیر می‌آمد و راه کلام بر همگان می‌بست از جوشش افتاده بود مثل این بود که تمام دانشهای رسمی در وجود او مرده بودند و جملگی فراموش شده بودند. همه شاگردان و دوستان و هواداران از این واقعه ناراحت بودند ولیکن از درد پنهانی او آگاه نبودند، گروهی بر او تأسف می‌خوردند و جماعتی دیوانه‌اش می‌خواندند» (تیژه، ۱۳۹۳: ۶۶).

اندیشه‌های عرفانی احمد غزالی

«تصاویر نمادین عرفانی در زبان فارسی از اوایل قرن هفتم هجری تقریباً تثبیت شده بود و مجازهای زبان صوفیانه در ادبیات عرفانی برای همگان کاملاً آشنا و شناخته بود. بسیاری از این نمادها چنان که پیشتر اشاره کردیم از سنت شعر تغزلی اقتباس شد. صوفیان و شاعران عارف دوره اول همچون عین القضاة و سنایی و غزالی آن رمزها را ابداع کردند و سپس دیگر صوفیان و شاعران آنها را در کلام خود تثبیت نمودند. بگونه‌ای که تصویب‌های نمادین شعر عرفانی به صورت قراردادهای شعری درآمد. سنت شعر صوفیانه، در قرن ۷ و ۸ سرشار از تصاویر مجازی تقریباً قراردادی است» (زمانی، ۱۳۸۶: ۴۴).

«امام محمد غزالی می‌گوید: اگر در تو شوق معرفت خداوند تعالی و جلال و عظمت او قویتر از شوق و شهوت طعام خوردن و صحبت کردن استی تو مر بهشت معرفت را و تماشا کردن در بوستان‌های وی بر بهشت جسمانی که در آن قضای شهوت شکم و فرج است بگزینی و منکر مشو که در کسی این شهوت شکم و فرج است بگزینی و منکر مشو که در کسی این شهوت نبود که در عارف شهوت معرفت قوی‌تر از آن است که در تو شهوت‌های دیگر چنانکه در تو شهوت جاه



بررسی اندیشه‌های احمد غزالی*
دکتر اسماعیل اسلامی، علی شهمردادی

است و شهوت مقصور است بر بازی چوگان. به نظر عارف راستین این جهان پندار است و مردمان همگی به دنبال پندارند، پس بدان که، جمله دنیا نزد عارف همچون بازی کودکان است و عارف از تو تعجب می‌کند که در طلب جاه مانده‌ای و لذت عارف به قدر معرفت وی بود و لذت معرفت را هیچ نسبت نبود با لذت جسمی، که لذت معرفت را زوال نبود و ملالت را به وی راه، بلکه هر لحظه آن لذت بر زیادت بود و بر دوام بود به خلاف شهوت‌های دیگر الا آنکه شهوت معرفت در آدمی آنگاه آفریده شود که به حد بلوغ و مردی رسید» (همان: ۴۵).

از منظر غزالی، در حقیقت سخن از عشق الهی از وی شروع شده و وقتی به احمد غزالی می‌رسد به اوج، خود رسیده است و احمد غزالی از جمله عارفان عاشقی است که سیر و سلوک خود را در این راستا قرار داد، سخنان بسیاری که در مورد عشق مطرح نموده و کتاب سوانح وی حاکی از آن است که او عاشق، معشوق ازلی است. عشق پرستی روش صوفیانه برای پالایش دل به شمار می‌آمد. عشق اساس راه به سوی «خداوند است و بنابراین آن را بالاتر از معرفت قرار م‌دهد منظور آن عشق صادقانه است که صوفی می‌تواند از آن همچون پلی برای دست یابی به قلمرو عشق روحانی استفاده کند.

«بزرگان مکتب عرفانی عاشقانه، به دلیل اینکه در دریای بیکران الهی مستغرق گشته و از هستی خود فانی و رها شده‌اند احساس قرب بیشتری نسبت به حق تعالی پیدا می‌کنند و زمانی که دم از عشق می‌زنند عشق الهی است و یا سخنانی که در آن لحظات جاری می‌نمایند به جهت آنکه در دریای عشق الهی غوطه‌ور شده‌اند شاید درک آنها برای دیگران دشوار باشد ولی باید گفت که نور الهی در وجود آنان تجلی یافته و بر عقل آنان چیره شده و بدین گونه غوغایی و شوری را برمی‌انگیزد که قابل وصف نیست و آن عشقی که این گروه از آن سخن گفته‌اند عشق خالص و ناب و عشق کامل و تمام است» (تیژه، ۱۳۹۳: ۲۷).

یکی از حالات ارباب طریقت سکر است. سکر حیرت و دهش و وله و هیمان است که در مشاهده جمال محبوب فجاه به سر محب می‌رسد، چون سر مالک به مشاهده جمال محبوب رسید به واسطه دوری از تفرقه و بعد در باطن وی فرح و نشاط و انبساط به نوعی درآمد که حواس او از محسوسات غافل شد و عقلش مغلوب گشت و تمییز از ما بین مرتفع شد و از غایب بیخودی



نمی‌داند که چه می‌گوید و این حالت را سکر به جهت آن گفته‌اند که در اوصاف مذکور و به سکر ظاهری می‌ماند، در حالت سکر چون نمی‌داند چه می‌گوید چنانچه مست صوری را معذور می‌دارند.

«احمد غزالی عارف عاشقی است که طریقتش بر پایه سکر و عشق بنا شده است او صاحب چنین مکتبی است و اندیشه‌های او همگی از عشق او به معشوق ازلی سرچشمه گرفته است و یکی از ویژگی‌های تصوف این است که بین عشق و معرفت تعادل ایجاد می‌کند.

عشق به کمال و دلربائی به جمال دل پر سخن و زبان زگفتن شده لال
 زمین نادره‌تر کجا بود هرگز حال مزلانل تشنه و پیش من روان آب زلال
 عاشق حقیقی زنده است و جاوید، او به عشق زنده است و به اراده دوست نه می‌ترسد و نه امید دارد سعی او در تسلیم محض در برابر رضای معشوق است بهشت و دوزخ برایش یکسان است و در دیده او هیچ فرقی آن دو ندارند» (احمدی، ۱۳۹۲: ۲۲).

از بزرگان مکتب عشق حلاج را می‌توان ذکر کرد و نیز اسوه والای آن روزبهران بقلی است وحدت سه گانه عشق، عاشق، معشوق رمزی از توحید باطنی است. احمد غزالی می‌دانست که اگر عاشق خود را در معشوق مشاهده می‌کند در عوض معشوق بر خود و جمال خود را فقط در نگاه عاشقی می‌بیند که او را نظاره می‌کند. در نظریه‌ی عشق ناب احمد غزالی عاشق و معشوق در وحدت جوهرناب عشق استحاله پیدا می‌کنند. به اعتقاد احمد غزالی عشق انسان به انسان نیز مقتبس از عشق حقیقی و الهی است و می‌توان گفت ذاتاً همان عشق است. خواجه احمد از بکار بردن لفظ مجازی در مورد عشق نیز خودداری می‌کند، عشق از نظر او عشق است، خواه عشق و معشوق خلق باشند یا حق.

«از نظر غزالی عشق یک حقیقت واحد و اختلاف عشق انسان با عشق حق و هم چنین عشق انسان با انسان و عشق او با حق همه در شدت و ضعف است. احمد غزالی در سوانح خود چنین آورده عشق جبری است که در او هیچ کس را راه نیست به هیچ سبیل، لاجرم احکام او نیز است و این همه جبر است، اختیار از او و از ولایت او معزول است و مرغ اختیار در ولایت او نپرد. عبارت که



عشق به حقیقت بلاست و انس و راحت در او غریب و عاریت است در افکار و بینش عرفا و صوفیه که از هجران و وصال وجود دارد به صورت کاملاً غیبی متجلی است» (تیژه، ۱۳۹۳: ۳۸).

عرفان غزالی

بزرگان مکتب جمال با زیبایی پرستی که احمد غزالی هم مکتب و هم مرام آنها بوده است پیام عشق ورزی به هستی و همه زیبایی‌های عالم وجود را به بهترین شیوه معرفی نموده اند. پیام آنها گسترش عشق و زیبایی در تمامی عرصه‌های زندگی انسان و درمان تمامی دردهای بشری از طریق این دو کیمیای هستی می‌باشد و هر آنچه که به زیبایی‌های ظاهری و یا عشق‌های مجازی تعلق دارد همگی در مرتبه‌ای از عشق و زیبایی و جمال حقیقی آن جمیل مطلق دارند زیرا همه‌ی زیبایی‌های خلقت ذره‌ای از زیبایی حضرت حق است.

«عرفان ایرانی سراسر آکنده به رموز و تمثیلات عشق الهی است چنانکه گویی بیان درد و شکنجه، احساس و ادراک زیبایی و طلب وجد و سکر و جذبه و رفتن در حال از طریق مشاهده تجلی اله است، در حسن جمال انسان خصیصه روح ایرانی و محور تفکرات فلسفی ایرانی است احمد غزالی از جمله عارفان عاشقی است که سخن از عشق ناب به میان آورده که عاشق به دیدن جمال معشوق آرام می‌گیرد، مذهب و مکتب وی مبتنی بر مذهب تجلی است و عشق به عالم طبیعت و جمال ظاهر نیز متفرع است بر مذهب تجلی. عارفانی چون احمد غزالی خدا را در همه چیز جلوه‌گر می‌بینند و معتقدند که جهان مرآت حسن شاهد است. بارگاه جمال دیده عاشق است» (تقوی، ۱۳۸۴: ۲۶).

«عاشق آن جمال باید بود یا عاشق محبوبش و این سرّی عظیم است. ایشان محل نظر و اثر و جمال و محل محبت او بینند و داند و خواند بیرون آن چیزی دیگر کرا نکنند او بود که عاشق آن نداند و لکن دلش محل یا در جای دیگر احمد غزالی چنین می‌گوید: هیچ لذت در آن نرسد که عاشق معشوق را بیند معشوق خزانة عشق است و جمال او ذخیره اوست. عشق عجب آینه ایست هم عاشق را، هم معشوق را، هم در خود دیدن و هم در معشوق دیدن و هم در اغیار دیدن، اگر غیر عشق دست دهد، تاخیری ننگرد، هرگز جمال مشعوق به کمال جز در آئینه عشق نتوان دیدن و همچنین کمال نیاز عشق و جمله صفا نقصان و کمال از هر دو جانب از نظر احمد غزالی جهان آینه جمال



جانان است و زیبایی‌های که در آن مشحون است جلوه و مظاهر حسن معشوق ازلی‌اند بنابراین بهترین جلوه‌های جمال حق را در آن زیباترین دیده حسن از جمال خود بر دوخته است که کمال حسن خود. مظاهر ظاهری می‌توان جست را در نتواند یافت الا در آینه عشق عاشق. لاجرم از این روی جمال را عاشق در باید تا معشوق از حسن خود در آینه عشق و طلب عاشق قوت تواند خورد. این سری عظیم است و مفتاح بسیار اسرار است» (دشتی، ۱۳۸۸: ۹۴).

«یا در جای دیگر احمد غزالی، عاشق را به زیبایی معشوق از خود معشوق نزدیک‌تر می‌پندارد آن جا که می‌گوید: عاشق به حسن معشوق از معشوق نزدیک‌تر است کی معشوق به واسطه او قوت می‌خورد از حسن و جمال خود حسن نشان صنع است و سرو روی آن روی است که روی درو دارد تا آن سرو روی نبیند هرگز آیتی و حسن و صنع نبیند آن روی جمال جمال پرستان از صوفیه می‌گویند ما مظاهر ظاهری را می‌پرستیم زیرا جمال معنوی و جمال حق را در آن جلوه‌گر می‌بینیم و لطیف‌ترین عشق ظاهری که رهبر عاشق حقیقت بین به عشق معنوی و جمال مستور جانان است عشق به جمال صورت می‌باشد. از نظر بزرگان مکتب عاشقانه چون احمد غزالی، عشق صادقانه خواه از این سر باشد خواه از آن سر خواه مستقیماً متوجه جمال حقیقی باشد و خواه متوجه ظاهر خاکی، آن جمال عاقبت ما را به سوی معشوق حقیقی رهبر است و شرط آن داشتن اخلاص و صداقت و عشق پاک و ناب است و گر نه عشقی که بر اساس امیال حیوانی و نفسانی استوار باشد عشق نیست مایه ننگ و ذلت است. چرا که عشق امانت آسمانی و ودیعه الهی است و می‌بایست از امانت خوب محافظت شود» (نیژه، ۱۳۹۳: ۴۴).

بررسی تجلی عشق در آثار احمد غزالی

از منظر غزالی عشق گوهری است بی‌بدیل که حق تعالی در وجود همه‌ی پدیده‌ها قرار داده است. جوهر اصلی آفرینش و بنیادی‌ترین عامل محرک زنجیره‌ی حیات عشق است. عشق، در قاموس زبان‌های جهان یکی از پر تعریف‌ترین و در ادبیات مکتب‌ها پر بسامدترین است؛ اما حقیقت این است که معنای عشق از گفتن بسیار، پنهان مانده است. در مکتب جمال یا زیبایی پرستی که احمد غزالی عارف قرن پنجم پیرو آن بوده است. اصالت عشق به زیبایی است و اگر هستی را از زیبا بدانیم و انسان را موجودی زیباپرست معنا کنیم، آن وقت سرمایه‌ای به نام عشق به دست خواهد آمد که



بررسی اندیشه‌های احمد غزالی*
دکتر اسماعیل اسلامی، علی شهمرادی

می‌تواند جهانی نو و انسانی دیگر سازد، زیرا نه تنها انسان، عاشق زیبایی است بلکه همه موجودات نسبت به زیبایی حساسیت نشان می‌دهد. عشق قانونی است که بر هستی حاکمیت دارد و با این ترتیب ادیان معنایی دیگر یافته و تعالیم آن‌ها با دیدگاهی دیگر قابل ارائه خواهد بود. تقویت تجلی خداوند در وجود انسان که از شرایط مهم مکتب جمال است، پی بردن به حسن و جمالی است که اصل آن در عالم بالا است. احمد غزالی در این باره می‌گوید: «اگرچه عاشق با عشق آشناست اما معشوق هیچ آشنایی ندارد».

از منظر غزالی می‌توان عشق را مهر و محبت فراوان نسبت به شخصی دیگر و دل سپردن به او دانست. «عشق، محبت مفرط را گویند» (فخرالدین عراقی، ۱۳۸۶: ۵۵۵) به عبارتی عشق، حب همراه با هوی به همراه آشفته‌گی و شوریدگی است. در موضوع عشق رساله‌ها و آثار فراوانی به دست قدمای و معاصران نوشته شده است که در آن به جنبه‌های مختلف عشق پرداخته‌اند. علاوه بر آن باید به داستان‌های عاشقانه در فرهنگ و قومی اشاره کرد. در این آثار به گونه‌ای در کشف حقیقت عشق و شرح اسرار آن و شناخت دو قبیله عاشقان و معشوقان، دستاوردهایی ارائه شده است؛ اما آنچه در این پژوهش به آن پرداخته شده، پندناپذیری عاشق است که از مسائل مهم در موضوع عشق به شمار جان و روان خود بیرون می‌رود. نکته اساسی که در ارتباط با این مبحث مطرح می‌شود، رویارویی عاشق با ناصحان و رقیبان و اطرافیان اوست که هر کدام به دلایلی بر آنند که عاشق را از عشق و محبت خود نسبت به معشوق بازدارند تا مگر از میل و شوق خود دست بکشد و یاد و نام محبوب را از ذهن و بکند؛ اما آویختن عاشق به عشق، یا به واقع پیچیدن عشق همچون عشقه بر وجود عاشق، ستیز او را حتی تا لحظه‌ی شگرف رهایی از خویش و آرام گرفتن در آغوش مرگ به همراه دارد. عشق محبوب آنچنان در رگ و خون و جان عاشق رسوخ کرده که هیچ چیز چاره‌ساز او نیست؛ حتی گاهی خود عاشق از ورطه‌ای که در آن افتاده و توان باز آمدن ندارد در شگفت است؛ اما ترک عشق و شیدایی برای او ممکن نیست.

احمد غزالی، فصل هفتاد و چهار رساله‌ی «سوانح العشاق» را به اختیار نداشتن در عشق اختصاص داده است؛ همچنین در حکایتی نقل می‌کند که گلخن تابی بر شاهی عاشق می‌شود. شاه خبردار می‌شود؛ هنگامی که می‌خواهد عاشق را تنبیه و مجازات کند وزیرش می‌گوید: «تو به عدل



معروفی، لایق نبود که سیاست فرمایی؛ چه عشق کاری است که بی اختیار بود و سیاست فرمودن بر کاری که در آن اختیار وی نیست، از عدل دور افتد» (احمد غزالی، ۱۳۸۸: ۱۲۲).

عاشقان شیدایی از بلایی که در آن غوطه‌ورند، شکوه می‌کنند و ناله‌ها سر می‌دهند؛ ولی در چنگ عشق و سرنوشت اسیرند و هرگاه که می‌کوشند تا رهایی یابند و یا دیگران از روی نیک‌خواهی می‌خواهند تا عاشق را یاری کنند و او را از غم و غصه عشق نجات دهند، ناامیدانه سرود جانگداز یأس می‌خوانند که آنچه بر قلم قضا و قدر رفته، تغییر‌پذیر نیست. البته این مطلب می‌تواند تحت تأثیر عقاید اشعری و جبرگرایی باشد که بر ادبیات فارسی حاکم بوده است. چنان که ابن داوود ظاهری، از نظریه پردازان عشق در قرن سوم، هنوز با قطعیت جبری بودن عشق را نمی‌پذیرد و به نوعی دوگانگی طبع و کسب را در عشق مطرح می‌کند؛ (البته باید اشاره کرد که ابن داوود، معتزلی بوده است) «نمی‌گویم که عشق گزیرناپذیر است؛ زیرا در آن صورت اعتراف کرده‌ام که خود آن را برنگزیده‌ام؛ نیز نمی‌گویم که از راه اکتساب در خود پدیدش آورده‌ام؛ زیرا اگر آن را از طبع خویش نفی کنم دروغگو خواهم بود».

دل پر سخن و زبان زگفتن شده لال عشق به کمال و دلربائی به جمال
زین نادره تر کجا بود هرگز حال من تشنه و پیش _____ روان آب زلال

عاشق حقیقی زنده است و جاوید، او به عشق زنده است و به اراده دوست نه می‌ترسد و نه امید دارد سعی او در تسلیم محض در برابر رضای معشوق است بهشت و دوزخ برایش یکسان است و در دیده او هیچ فرقی آن دو ندارند» (تیژه، ۱۳۹۳: ۶۴).

از بزرگان مکتب عشق حلاج را می‌توان ذکر کرد و نیز اسوه والای آن روزبهان بقلی است و وحدت سه گانه عشق، عاشق، معشوق رمزی از توحید باطنی است. احمد غزالی می‌داند که اگر عاشق خود را در معشوق مشاهده می‌کند در عوض معشوق بر خود و جمال خود را فقط در نگاه عاشقی می‌بیند که او را نظاره می‌کند. به اعتقاد احمد غزالی عشق انسان به انسان نیز مقتبس از عشق حقیقی و الهی است و می‌توان گفت ذاتاً همان عشق است. خواجه احمد از بکار بردن لفظ مجازی در مورد عشق نیز خودداری می‌کند، عشق از نظر او عشق است، خواه عشق و معشوق خلق باشند یا حق. از نظر غزالی عشق یک حقیقت واحد و اختلاف عشق انسان با عشق حق و هم چنین



بررسی اندیشه‌های احمد غزالی*
دکتر اسماعیل اسلامی، علی شهمردی

عشق انسان با انسان و عشق او با حق همه در شدت و ضعف است. احمد غزالی در سوانح خود چنین آورده است. عشق جبری است که در او هیچ کس را راه نیست به هیچ سیل، لاجرم احکام او نیز همه جبر است، اختیار از او و از ولایت او معزول است و مرغ اختیار در ولایت او نبرد» و این عبارت که عشق به حقیقت بلاست و انس و راحت در او غریب و عاریت است در افکار و بینش عرفا و صوفیه که از هجران و وصال وجود دارد به صورت کاملاً غیبی متجلی است.

عشق پوشیده است و هرگز کس ندیدستش عیان لاف‌های بیهده تا کی زند این عاشقان
هر کسی از پندار خود در عشق لافی می‌زند عشق از پندار خالی وز چنین و از چنان
هستی ذره در هوا محسوس است و نیافتش معلوم،

- بیت

خورشید توویی و ذره ماایم بی روی تو روی کی نمایم
تا کی ز نقاب چهره یک دم از کوه برآی تا بر آییم
سوانح العشاق احمد غزالی نخستین اثر به زبان فارسی است که به طور مستقل درباره‌ی عشق نوشته شده است. این اثر مجموعه‌ای از آرای غزالی درباره‌ی عشق، عاشق، معشوق و ارتباط میان آن‌هاست. از آن جا که این متن عرفانی بر آثار بعد از خود تأثیر بسیاری نهاده، از اهمیت فراوانی برخوردار است. در این کتاب داریم که، چون عاشق معشوق را ببیند اضطرابی در وی پیدا شود، زیرا که هستی او عاریتی ست و روی در قبله نیستی دارد. وجود او در وجد مضطرب شود، تا با حقیقت کار نشیند، و هنوز تمام پخته نیست، چون تمام پخته شود در التقا از خود غایب شود، زیرا که چون عاشق پخته شد در عشق و عشق نهاد او را بگشاد، چون طلایه وصال پیدا شود وجود او رخت بر بندد به قدر پختگی او در کار (دشتی، ۱۳۸۸: ۵۴).

حسن تو فزون است ز بینایی من راز تو برون است ز دانایی من
در عشق تو آن بُهست تهایی من در وصف تو عجز است توانایی من
احمد غزالی در کتاب سوانح سعی در نشان دادن گوشه‌هایی از حقیقت عشق داشته است، اما لحن کلام او اثر او را، از همان آغاز، در مقام یک اثر شاعرانه و استنباطی فردی و بیان‌ناپذیر از عشق و احوال روانی مترتب بر آن معرفی می‌کند. او «عبارت» را در سخن خود به منزله‌ی «اشارت» به



معانی متفاوت می‌شمارد که برای مخاطبی که ذوقش نبود ناشناخته می‌ماند. و در سراسر کتاب عباراتِ اشارت‌گونه او با تصویر و آیه و حدیث و شعر آمیخته است تا شاید حجاب اشارت‌های او را لطیف‌تر کند (چاووشی، ۱۳۸۴: ۱۹۹).

خیال ترک من هر شب صفات ذات من گردد هم از اوصاف من بر من هزاران دیده بان گردد

شعر

انما من اهوی و من اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا
 نحن مذکنا علی تعمد الهوی یضرب الامثال فی الناس لنا
 در سوانح العشاق غزالی، جلوه معنی را گاهی در پس حجاب نثری بسیار موجز و شاعرانه می‌توان ملاحظه کرد. اما گاهی نیز جلوه معنی بسیار کم‌رنگ و سخن شعر منثور از آثار نوع سوم می‌شود، تا جایی که جز با تفسیر و تأویل نمی‌توان معنی را از متن کشف کرد.

بد عهدم و با عشق توأم نیست نفس گر هر گز گویمت که فریادم رس
 خواهی به وصال کوش و خواهی به فراق من فارغم از هر دو، مرا عشق تو بس
 در بخش‌هایی از کتاب او ساختار و ترکیب کلام ساختار و ترکیب نثر به‌منظور انتقال صریح معنی به مخاطب نیست و مخاطب، بیش از آنکه معنی را دریابد، از ترکیب کلام و تکرار واژه‌ها و تعدد تصویرهای ساخته شده با دو عنصر ثابت، مثلاً روح و عشق و آهنگی که از ساختار مشابه جمله‌ها احساس می‌شود، لذت می‌برد. اگرچه مقایسه و تقابل دو عنصر در عبارات شاعرانه اندکی راه ورود به تفسیر و تأویل آنها را تسهیل و به دریافت معنی، یا معنایی از میان معانی محتمل، یاری می‌رساند، اما گاهی نیز این مقایسه و تقابل از میان برمی‌خیزد و عنصر «عشق» خود به‌تنهایی مجمع مفاهیم متقابل می‌شود و راه ورود به تفسیر و تأویل متن از طریق نظام نخستین نشانه‌شناسی زبان را می‌بندد و کلام یکسره نقش زیبایی‌شناختی زبان را در معرض تماشای مخاطب قرار می‌دهد.

با دل گفتم که از با یار مگو زین بیش حدیث عشق زنه‌ار مگو
 دل گفتم مرا که هان دگر بار مگوی تن را به بلا سپار و بسیار مگوی



بررسی اندیشه‌های احمد غزالی*
دکتر اسماعیل اسلامی، علی شهمردی

بی‌گمان از منظر غزالی عشق از هر گونه که باشد امری مقدس است چنان که اگر معشوق بنده‌ی عاشق هم باشد باز بر عاشق فضیلت دارد اصولاً در سوانح میان عشق آسمانی و زمینی هیچ گونه جدایی احساس نمی‌شود غزالی این هر دو را در سراسر کتاب به هم پیوند داده و در واقع یکی کرده است به گمان او روح صدف عشق است و عشق گوهری است مکنون در صدف که عقل و علم را بدان راه نیست.

و جلالت او از حد وصف و بیان و ادراک علم دور است. و این همان سخنی بود که سنایی و بسیاری از عارفان پس از او تکرارش کردند انجام این سخن آن بود که اختیار و اراده را نیز چون زاده‌ی عقلند در ولایت عشق راهی نیست.

عشق مانند بیماری از راه می‌رسد و از روی جبر بی‌آنکه انسان بخواهد وجود او را فرا بگیرد. پس عشق همواره با رنج همراه است یک مجموعه‌ی دوگانه است که در آن عاشق و معشوق ضد یکدیگرند و همین تضاد است که عشق را با درد و رنج می‌آمیزد. مادام که «دویی» در میان باشد و عاشق و معشوق هریک خود را از دیگری باز شناسد رنج و تضاد هم به جای است و چون دو گانگی از میان برخیزد. رنج اصلی بدل به راحت اصلی می‌شود اما چون عاشق و معشوق نابود شوند چه بر جای می‌ماند هیچ و به قول غزالی عشق مردم خوار است او مردمی را بخورد و هیچ باقی نگذارد (مدرسی، ۱۳۸۷: ۹۵).

غم خویش و غمگسار خویشیم شوریده و سرگشته‌ی کار خویشیم
سودا زدگان روزگار خویشیم هم صیادیم و هم شکار خویشیم

حاصل این تضاد هیچ است اما این هیچ هرگز معادل مفهوم ریاضی صفر یا تهی نیست. احمد غزالی کمال عشق را ملامت می‌داند. این ملامت در آغاز مثلثی است که یک ضلع آن آدمی را از خلق و ضلع دیگرش او را از معشوق و آن ضلع سوم او را از خود باز می‌دارد. در میان مثلث لابد عشق است که باقی می‌ماند اما مثلث غزالی در نهایت کمال خود به مربع بدل می‌شود و ضلع چهارم ملامت راه را بر عشق به هم می‌بندد.



مساحت این مربع را پس هر چه پر می‌کند هیچ و غزالی این هیچ را «کمال کمال» نام می‌نهد و بدین ترتیب کیفیت متناقض «پارادوکس» عشق پدید می‌آید این جا قوت بی قوی بود و بود نابود و یافت نیافت و نصیب بی نصیب.

چندان نازاست ز عشق تو در سر من تا در غلطم که عاشقی تو بر من یا خیمه زند وصال تو بر در من یا در سر این غلط شود این سر من «و همین «بود نابود» یا عشق است که مولوی بعدها از آن به دریای عدم تعبیر کرده است. و البته عقل به هیچ وجه نمی‌تواند قدم بدین دریا نهد و معنی راستین می‌جوید همین بود نابود عشق است نه معشوق اگر چه عاشق با عشق آشناست با معشوق هیچ آشنایی ندارد محور اصلی عشق عاشق است و معشوق تنها هنگامی می‌تواند در دایره‌ی عشق راه یابد که خود نیز عاشق شود اگر نه عشق خود را بسنده است و با آنچه بیرون از اوست کاری ندارد. به پندار هجویری عاشق تا هنگامیکه در طمع وصل است» (احمدی، ۱۳۹۳: ۲۷).

ذلیل‌ترین همه‌ی خلق است اما چون طمع بگسست عزیزترین مردمان می‌شود. عاشق راستین کسی است که به صرف عشق بسنده کند و از معشوق فارغ شود. چون کار بدین جا رسد معشوق بی گمان خود به عاشق روی می‌آورد سنائی هر عشق را بی مقصود و عاشق را از کام خود بری می‌دانت. غایت عشق خود عشق است. اما این عشق عملاً به چه کار می‌آید.

بلاست عشق و منم کز بلا پرهیزم	چو عشق خفته بود من شوم برانگیزم
مرا رفیقان گویند کز بلا پرهیزم	بلا دل است، من از دل چگونه پرهیزم
درخت عشق همی پرورم میانه‌ی دل	چو آب بایدهش از دیدگان فرو ریزم
اگر چه عشق خوش و ناخوش است انده عشق	مرا خوش است که هر دو به هم برآمیزم

تصوف غزالی

«موضوع عشق، که غزالی به سبب آن در تاریخ تصوف شناخته شده، ابتدا در کتاب سوانح وی مطرح شده است. تا آن زمان به زبان فارسی اثری مستقل درباره‌ی عشق نوشته نشده بود. پیش از غزالی صوفیان از به کار بردن این واژه برای رابطه‌ی میان انسان و خدا پرهیز کرده و واژه‌ی محبت



بررسی اندیشه‌های احمد غزالی*
دکتر اسماعیل اسلامی، علی شهمرادی

را به جای آن به کار برده بودند. در این زمینه آیه‌ای که مورد توجه غزالی: آیه ۵۴ از سوره مائده است که در آن کلمه‌ی «یحبهم» (خدا مؤمنان را دوست می‌دارد) پیش از «یحونه» (مؤمنان خدا را دوست می‌دارند) آمده و این موضوع به نظر احمد غزالی نشانه‌ای است از اینکه خدا محب (عاشق) انسان و انسان محبوب (معشوق) اوست و محبوبیت انسان نزد خدا پیش از محبت وی به خدا بوده است به عبارت دیگر محبت خدا مقدم بر محبت انسان به وی است» (غزالی، ۱۳۵۹: ۱۲).

عشق نزد احمد غزالی اساساً جنبه مابعد الطبیعی دارد؛ حقیقتی است که از ازل از ذات حق نشأت گرفته است و به همراه روح از مرتبه اطلاق خارج شده و به مراتب عاشقی و معشوقی تنزل کرده است و باید یکبار دیگر در قوس صعود این مراتب را پشت سر بگذارد و به اصل خود و حقیقت یگانگی خود باز گردد. بنابراین هر چند که معشوق تجلی حسن و جمال الهی است و عاشق طالب وصال اوست ولی کمال وصال او وقتی است که دویی عاشقی و معشوقی در نتیجه فنای عاشق، به توحید در عشق می‌انجامد. بدین ترتیب عاشق باید در نهایت فراتر از معشوق رود تا در عشق مطلق یا همان حقیقت ازلی محو شود.

از بس که کشیده ام ز زلف تو ستم مویی گشتم از آن دو زلفین به خم
زین پس چه عجب اگر بود با تو به هم در زلف تو یک موی چه افزون و چه کم
یکی از جنبه‌های تصوف عاشقانه‌ی غزالی، توجه به حسن و جمال یا زیبایی است که از کمالات معشوق است و موجب دلدادگی عاشق و شوق او می‌گردد. در برابر حسن و جمال و کمالاتی که در معشوق است اوصافی هم در عاشق است.

«در معشوق ناز و استغنا و بی‌نیازی و عزت است و در برابر آنها در عاشق حالاتی است چون نیاز و بیچارگی و درویشی و عجز و مذلت. عشق همچنین موجب درد و بلای عاشق می‌گردد. در واقع تحمل این درد و بلا و سختی‌هاست که موجب رشد و پرورش درخت عشق در وجود عاشق می‌شود و سرانجام او را به وصال معشوق می‌رساند. وصالی که در حقیقت به رسیدن عاشق به معشوق خلاصه نمی‌شود بلکه عاشق باید از هستی خود دست بشوید. به عبارت دیگر وصال حقیقی از نظر غزالی فنای عاشق در معشوق است» (تیژه، ۱۳۹۳: ۲۴).



این مطلب را وی با استفاده از تمثیل‌های گوناگون بیان کرده که یکی از آنها تمثیل پروانه و رفتن او به طرف آتش و سرانجام سوختن در آن است، تمثیلی که آواز حلاج گرفته است. تفاوت غزالی و حلاج در استفاده از این تمثیل این است که حلاج حرکت پروانه به طرف شمع را به منظور رسیدن به یقین می‌داند که آخرین مرحله از آن را می‌توان حق‌الیقین نامید، ولی احمد غزالی پرواز پروانه را به طرف شمع و طواف او برگرد آتش را پرواز شوق و عشق می‌خواند و سوختن پروانه و خاکستر شدن او را حقیقت وصال می‌داند (غزالی، ۱۳۵۹: ۳۲).

ز اول که مرا عشق نگارم نوبود همسایه من ز ناله‌ی من نغنود
کم گشت مرا ناله و دردم بفزود آتش چو همه گرفت کم گردد دود
از دیگر ویژگی‌های تصوف غزالی، تبرئه کردن ابلیس و موحد دانستن وی است (ابن جوزی، ج ۱۷، ص ۲۳۹؛ ابن‌ابی‌الحدید: ۱۰۷) غزالی (همان: ۴۹) نیز، مانند حلاج، ابلیس را عاشقی بلند همت می‌دانست که حاضر نبود جز خدا معشوقی اختیار نماید، لذا به آدم سجده نکرد و حتی لعنت خدا را پذیرا شد.

یکی از خصوصیات تصوف عاشقانه غزالی توجه او به عشق انسانی یا به اصطلاح عشق مجازی است. غزالی اساساً عشق یا محبت را حقیقت واحدی می‌داند که در مراتب مختلف ممکن است شدت و ضعف پیدا کند ولی ماهیت آن همچنان باقی می‌ماند. به تعبیر فلاسفه، عشق از نظر احمد غزالی مقول به تشکیک است. بنابراین همانطور که حسن و جمال یک حقیقت است که در مجالی مختلف ظهور می‌کند و در همه احوال و در همه مجالی همان حسن است، عشق نیز در هر سینه‌ای که جای گیرد و نسبت به هر درجه از حسن و جمال که باشد عشق است. از اینجاست که صورتهای زیبا در این عالم، که همه مظاهر حسن کلی و شاهد جمال الهی اند، از نظر غزالی محبوب و مورد توجه عاشق قرار می‌گیرند. احمد غزالی را برخی از نویسندگان به خاطر شاهد بازیهایی وی نکوهش کرده‌اند (ابن جوزی، ج ۱۷، ۲۳۹) در حالی که برخی دیگر، مانند شمس تبریزی (ج ۱، ص ۳۲۴-۳۲۵) نظر بازی وی را توجیه کرده و گفته‌اند که نظر عارف به شاهد نه از روی شهوت بلکه از روی عبرت است و عارف با دیدن حسن و زیبایی مقید به حقیقت حسن کلی راه می‌برد و به



بررسی اندیشه‌های احمد غزالی*
دکتر اسماعیل اسلامی، علی شهمرادی

همین جهت است که آنها عشق مجازی را در صورتی که پلی باشد برای رسیدن به عشق حقیقی جایز دانسته‌اند (پورجوادی، ۱۳۸۷: ۱۸۳)

عشقی به کمال و دلربایی به جمال دل پر سخن و زبان ز گفتن شده لال
زین نادره‌تر کجا بود هرگز حال من تشنه و پیش من روان آب زلال

تأثیر احمد غزالی

غزالی یکی از مشایخ پر تحرک و اهل سفر، و سفرهایش به منظور دستگیری از طالبان و ارشاد مریدان و موعظه برای عامه مردم بود. او نه فقط در شجره‌نامه‌ی سلسله‌ی سهرودی*، بلکه در شجره‌نامه‌ی مشایخ بزرگ و سلاسل صوفیانه‌ی مرتبط با این سلسله، از جمله مولویه و کبرویه و ذهبیه، نیز حضور دارد. نام وی در میان مشایخ سلسله‌ی نعمت‌اللهیه نیز از طریق یکی از شاگردانش، به نام ابوالفضل صان‌بن عبدالله بغدادی، وجود دارد (ابن کربلائی، ۱۳۸۲: ۶۸).

غزالی از طریق آثار خود در نویسندگان و شعرای بعدی تأثیر گذاشت. از جمله رساله‌الطیر او در نوشتن رسائلی با همین مضمون، مانند منطق الطیر عطار، مؤثر بود. وی همچنین قالب جدیدی برای موضوعات عرفانی ابداع کرد. مؤلفان صوفی تا زمان غزالی فقط از نثر برای بیان مقاصد استفاده می‌کردند، اما غزالی در کتاب سوانح خود، برای تصویر کردن موضوعات عرفانی، در بسیاری از فصول از شعر کمک گرفت. از همین فن، حمیدالدین ناگوری در لویح، سعدی در نوشتن گلستان، و پس از او جامی در تألیف لویح تقلید کرده‌اند. فخرالدین عراقی نیز در تألیف لمعات، علاوه بر اینکه از لحاظ صوری از روش غزالی پیروی کرده از حیث محتوی نیز کوشیده تصوف عاشقانه‌ی غزالی را با عقاید مکتب ابن عربی جمع کند.

اشکم ز غم تو هر شبی خون باشد وز هجر تو بر دلم شیخون باشد
تو با تویی ای نگار زان با طربی تو بی توجه دانی که شبی چون باشد
و رباعی دیگر هم بدین معنی دلالت می‌کند:

بیت

همواره تو دل ربوده‌ای معذوری غم هیچ نیازموده‌ای معذوری



من بی تو هزار شب به خون در بودم تو بی تو شبی نبوده‌ای معذوری
چون غزالی نخستین کسی است که مذهب تصوف عاشقانه را - که اساس شعر عاشقانه صوفیانه‌ی فارسی است - در خراسان بسط داد، تأثیر عمیقی بر ادبیات عرفانی ما گذاشت. تفسیر عرفانی و روانشناسانه از خصوصیات چهره‌ی معشوق و ابداع تصویرها و تعبیرات شاعرانه برای مفاهیم عارفانه قبل از اینکه جایی در اشعار صوفیان داشته باشد، در اشعار و آثار او وجود داشته است و البته برخی از این تصویرهای شاعرانه از طریق وی احیا شد. از قرن هفتم به بعد نیز رد پای بسیاری از مضامینی را که شاعرانی صوفی همچون عطار، عراقی و حافظ به کار برده‌اند، می‌توان در آثار غزالی جست. بدین ترتیب، غزالی هم از لحاظ اجتماعی یعنی ایجاد تشکیلات خانقاهی و تأسیس سلسله مؤثر بوده و هم از لحاظ آرایبی که در تصوف عاشقانه مطرح کرده است (پورجوادی، ۱۳۸۴: ۱۷۵-۱۷۱ و ۱۸۷-۱۸۶).

هر زمان عاشق و معشوق از یکدیگر بیگانه‌تر باشند، هر چند عشق به کمال تر بود بیگانگی بیشتر بود، و برای این گفته است:

بیت

افزودی مهر و معرفت کردی کم پیونددش با بریدنش بود به هم
تقدیر چنین کرد خدای عالم نیکی ز پس بدی و شادی پس غم

حکایت

روزی محمود با ایاز نشست بود، می‌گفت: یا ایاز. هر چند که من در کار تو زارترم و عشقم به کمال تر است، تو از من بیگانه‌تری، این چرا است؟

بیت

هر روز به اندوه دلم شادتری در جور و جفا نمودن استادتری
هر چند به عاشقی تو را بنده ترم از کار من‌ای نگار آزادتری

عرفان غزالی

کسانی که غزالی را می‌شناسند، او را کوهی از علم، معرفت، تقوا، و خوف از خداوند می‌دانند. آدمی که در تفقد احوال روانی، فوق العاده توانا بود و خلوت نشینی‌ها یش به او آموخته بود که



چگونه بند از بند و تار از پود احوال روحی و قلبی خود بگشاید و به تعبیر خود او، انواع مکرها و حیل‌های روحی آدمی را کشف کند و دریابد که کجاها آدمی حتی به خود دروغ می‌گوید. او کسی بود که احاطه کامل بر معارف دینی داشت و علاوه بر یک جستجوی درونی در دقائق عالم نفس، به یک جستجوی وسیع بیرونی در معارف دینی هم دست زده بود و علی‌رغم عمر نسبتاً کوتاه پنجاه و پنج ساله، کتاب‌ها و آثار فوق‌العاده مهمی پدید آورد که حقیقتاً جاودانه شد. «عشق به کمال و دلربائی به جمال دل پر سخن و زبان زگفتن شده لال زین نادره‌تر کجا بود هرگز حال مزلانلثسینه و پیش من روان آب زلال لیکن در مبحث عرفان، غزالی در آثار خود چهره فردی سراپا خائف در برابر خداوند را به جلوه می‌گذارد.

در حقیقت غزالی نماینده و مروج تصوف خوفی و زهدی بود. در سلسله کتابهای او خوف از خداوند موج می‌زند. او (خدا) در چهره موجود مهیبی ظاهر می‌شود که آدمی هر چه به او نزدیک‌تر می‌شود، خود را حقیرتر می‌یابد. مهابت خداوندی او را چنان در کام می‌کشد که از وی هیچ چیز باقی نمی‌گذارد.

چون یافت بقا مسافر از بحر جمال ز آن میتابد بقای جانش به کمال آن را که شود مسلم از عز جلال دریش دهند از صدف کشف وصال اذعان به تهیدستی و کوچکی و بی‌پناهی و عجز مطلق در برابر قادر مطلق، نهایت پیام غزالی است. غزالی توصیه می‌کرد که برای تهذیب باطن باید یکایک رذیلت‌هایی را که در جانتان نشسته، بازشناسی کنید و سپس با حوصله و صبوری بکوشید تا یک یک آنها را دفع کنید. شیوه دفع هم این بود که هر رذیلتی را با ضد خودش درمان کنید.... این صحنه مجاهدت با نفس، یک میدان جنگ واقعی است، جهاد اکبر است، و هیچ کس نمی‌تواند مطمئن باشد که به آسانی بر دشمن نفس پیروز خواهد شد» (تیژه، ۱۳۹۳: ۵۲).



نتیجه‌گیری

احمد غزالی عارف قرن پنجم هجری برادر تناله‌ای بزرگ ابوحامد غزالی و پیرو مکتب جمالی بود. مکتب جمالی یکی از مکاتب عرفان ایرانی که در قرن سوم هجری توسط، ابوحلمان فارسی بنیان نهاده شد. پیروان این مکتب در برابر زیبایی‌ها سجده می‌کرده و خداوند را در جمال می‌دیدند. جمال و عشق مجازی را پلی برای رسیدن به جمال و عشق حقیقی دانسته و عشق زمینی، مادی و این جهان را مغتنم می‌شمردند و از آن راهی برای رسیدن به خدا می‌ساختند.

خواجه احمد غزالی نخستین کسی بود که سعی کرد الفاظ را در یک نظام فلسفی - عرفانی تعریف کند. در آغاز گرایش صوفیه به اشعار عاشقانه وصفی زبان فارسی و بخصوص معانیی که ابتدا برای الفاظی چون زلف چشم و ابرو و خدوخال معشوق در نظر گرفته‌اند، ظهور این الفاظ در شعر صوفیا نه همزمان با آغاز پیوند شعر با تصوف بوده است.

موازنه هنر غزالی مقایسه بین فکر و شعر و جهان بینی این دو شخصیت از دلکش‌ترین پژوهش‌های هنری - ادبی است. در نتیجه می‌توان گفت: امام غزالی در گوهر درخشان در اوج اعتلاء و تلالؤ زبان فارسی و حتی ادبیات جهان هستند که در عین وجود اشتراکات در افکار و اندیشه و شیوه و مرام، تفاوت در سبک و سلیقه‌ی هنریشان نیز خود شاهکاری عظیم در ادب پارسی است. طراوت و طربناکی شعر حافظ و چند نوای و فکراندیشی و شورمندی کلام غزالی هر کدام به نوبه خود مخاطب را به دریای ژرف عشق و عرفان ناب و اصیل اسلامی و ایرانی کشانده که غرق شدن در اعماق این دریای ژرف بردن گوهر مقصود است.

منابع و ماخذ

الف - کتاب

- تقوی، احمد، ۱۳۸۴، بررسی اندیشه‌های عرفانی احمد غزالی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- چاووشی، رضا، ۱۳۸۴، بررسی معنایی و مفهومی عشق در اندیشه غزالی، مقاله علمی پژوهشی، مجله SID، تهران، شماره ۱۹.
- دشتی، محمد، ۱۳۸۸، نوای عشق، چاپ تهران، مصور.



- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۳، تصوف ایرانی از منظر تاریخی، ترجمه مجدالدین کیوانی، انتشارات سخن، تهران.
- زمانی، کریم، ۱۳۸۶، میناگر عشق، (شرح مثنوی مولوی)، نشر نی، تهران.
- عبدالکریم، سروش، ۱۳۸۴، اوصاف پارسایان، نشر صراط، تهران.
- غزالی، محمد، ۱۳۵۹، سوانح با مقدمه و توضیحات نصراله پورجوادی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
-، ۱۳۶۱، کیمیای سعادت، تصحیح حسین قدیرجم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- غنی، قاسم، ۱۳۸۳، تاریخ تصوف در اسلام، انتشارات زوار، تهران.
- همایی، جلال الدین، ۱۳۶۸، غزالی نامه، نشر هما، تهران.

ب- مجلات، پایان نامه‌ها و سایت‌ها

- احمدی، رضا، ۱۳۹۲، بررسی اندیشه‌های عرفانی حافظ و غزالی، مقاله علمی پژوهشی، تهران، مجله تدبیر، شماره ۴۴
- تیزه، زهره (۱۳۹۳)، مقایسه اندیشه‌های احمد غزالی و حافظ، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی کرمانشاه، استاد راهنما دکتر خلیل بیگ زاده.